

که شباهت بین سنن شیوخ و نوذی را آشکار میسازد. از جمله مثلاً فروش حق ارشدیت که در روایت یعقوب ذکر شد، اجازه گرفتن خواهر برای ازدواج از برادر مانند حکایت لابان و ربکا، به ارت بردن اشکال خدایان یا ترافیم، در حکایت یعقوب و لابان، مجاز بودن ازدواج با ناخواهری در روایت ابراهیم و سارا و تقاضای تمار از آمنون (در شرح سلطنت داود بیان خواهد شد)، ازدواج با دو خواهر مانند ازدواج یعقوب با دختران لابان، رابطه هاجر و ابراهیم و سارا و اسمعیل، فرزند خواندگی... که اغلب این برداشتها با رسوم اسرائیلی و قوانین تورات تطبیق نمی کند و برخی چون ازدواج با ناخواهری یا ازدواج با دو خواهر صریحاً منع شده و ارتکاب آن دارای مجازاتهای شدید است. آبرایت مینویسد «هنگامیکه ما به قوانین و سنن عبری های اولیه (شیوخ) بنگریم به شواهدی برخورد می کنیم که بنحو خارق العاده ارتباط آنها را با قوانین و سنت های نوذی در شمال بغداد، در می یابیم» از سنن هیتی نیز در روایات شیوخ دیده میشود مثلاً خرید زمین برای قبر خانوادگی که مکپلا نامیده شده و در بغاز کوی به آن برخورد کرده اند ولی در آداب اسرائیلی وجود نداشته است.

کلمه آرام که در تورات آمده و از منطقه پادان - آرام یاد شده است در دوران تنظیم تورات و حتی در زمان تشکیل قوم اسرائیل رایج نبوده است بلکه در هزاره دوم و اوایل هزاره اول به این منطقه آرام گفته میشده است. مثلاً در کتیبه نارام سین پادشاه آکادی به منطقه آرام اشاره شده است در حالیکه در متون قرن ۱۴ به بعد به این منطقه اخلامو (متحدین) اطلاق شده است. در ۲۶/۵ آمده که پدر من یک آرامی بی وطن و کوچگر بود، مقصود آنست که پدر اسرائیلیان ابراهیم آرامی است و این تذکر با روایت دیگر تورات قابل تطبیق نیست، زیرا ابراهیم پسر تراخ است ولی جد آرامیان کمونل نامیده میشود که برادر زاده ابراهیم است و پسر ناحور ۲۲/۲۰. از طرف دیگر زبان شیوخ را آرامی توجیه می کنند که بعدها در کنعان با اقوام دیگر در آمیخته و اسرائیلیان لهجه عبری را که به زبان اوگاریتی شبیه است اخذ کرده اند. پس آرامی بودن ابراهیم یک واقعیتی است که حتی خلاف آنچه هنگام نوشتن تورات ذکر شده در موارد مهم تأکید شده است.

در بین قبایل کوچگر سامی رسم بر این بوده است که جد خود را معرف شخصیت قبیله خویش میدانستند. این سنت در بین اعراب بادیه نیز مرسوم بوده و هنوز نیز چنین است. شیخ قبیله مدیر و رهبر طایفه بشمار میرفت و تمام افراد قبیله به اضافه مهمانان و تحت الحمایه ها جان و مالشان در حمایت قبیله بود. دست اندازی به اموال افراد قبیله ممنوع بود ولی غارت اموال قبایل دیگر نه تنها مذمت نمی شد که یک نوع قهرمانی و دلآوری محسوب می گردید.

شیخ در ضمن رئیس مذهبی و کاهن و قاضی قبیله بشمار میرفت این طوایف بعلت حرکت دائمی و طرز زندگی آنان نه دارای معبد بودند و نه تشکیلات و تشریفات دینی. بهمین دلیل نیز مذهب آنان بسیار ساده و فاقد هر گونه پیچیدگی های تشکیلاتی بود. اغلب خدای پدران، که یکنوع تجسم ستایش اجداد بود، خدای قبیله محسوب می گردید که در حرکتها و کوچها آنها را همراهی می کرد. در روایات تورات فضای دوران کوچگری این اقوام قبل از استقرار در کنعان منعکس گردیده است در حالیکه هنگام تالیف تورات دین و جامعه اسرائیلیان کاملاً رنگ تمدن و تشریفات شهرنشینی را بخود گرفته بوده است.

این بود فشرده و خلاصه ای از تحقیقات بیش از نیمقرن محققینی که کوشیده اند هریت واقعی این شیوخ را به اثبات رسانند و آنها را از فضای افسانه و اساطیر به صحنه واقعیت و تاریخ درآورند. بر پایه این تحقیقات محققین صاحب نام چنین نتیجه گیری کرده اند:

جون برایت مینویسد. از ادوار و مناطقی که به شیوخ اسرائیلی نسبت میدهند در قرن اخیر آثار قابل ملاحظه ای بدست آمده است که مشخصات این دوران را به مقدار بسیار زیادی روشن مینماید. ده ها شهر از زیر خاک خارج گردیده است و ده ها هزار کتیبه و الواح مختلف کشف و بررسی و تجربه و تحلیل شده است که مهمترین آنها متون ماری مربوط به قرن ۱۸، الواح کاپادوکیه مربوط به قرن ۱۸-۱۹، الواح آلاخ، الواح راس الشمره (اوگاریت) در قرون ۱۵-۱۳، مدارک بسیار زیادی در مصر از سلطنت میانی قرون ۱۸-۲۰... «ولی با وجود این همه نوری که بر دوران شیوخ اسرائیلی تابیده است و با وجود همه کوششهایی که برای اثبات قدمت و اعتبار سنن آن بعمل آمده است، باستانشناسی نتوانسته است اثبات کند که روایات شیوخ همانگونه که در کتاب مقدس آمده رخ داده باشد.»

برایت متذکر میشود که بنابه روایت تورات هنگامیکه ابراهیم از حران حرکت کرد فقط بالوت و زنش و چند مستخدم بود ۱۲/۵ اولی وقتی به کنعان رسید از لوت و ابراهیم رؤسای بزرگ عشیره ساخته میشود، در حالیکه سارا عقیم و ابراهیم هنوز بدون فرزند است! (ولوت هم ازدواج نکرده است). واقعیتی که ابراهیم از عشیره خود ۳۱۸ مبارز را به جنگ می فرستد میرساند که او شیخ یک عشیره بزرگ بوده است و یقیناً نابود ساختن زیخم (زیشم) توسط سیمون ولوی (آ۳۴) کار فقط این دو نفر نبوده بلکه باید عمل دو عشیره بزرگ باشد (آ۷/۵-۴۹)'. بعبارت دیگر همین تناقضات در خود روایات تورات آنها را بی اعتبار

۱- در آن ادوار عشیره ای که بتواند ۳۱۸ جنگجو آماده نماید میبایستی بسیار بزرگ دانست. قبایل

میسازد. برایت فضای شیوخ را با مقایسه نامهای آنان با نامهای آموریتی، حدود اوایل هزاره دوم از نیمه نوماتهای سامی خرسوار تشخیص میدهد که در هزاره دوم در این مناطق فراوان یافت می شده اند. چون استفاده از شتر در بادیه از اواخر هزاره دوم تازه آغاز گردیده است و حتی در تورات نیز در دوران قضات به آن اشاره شده است (گیدئون در حدود قرن دهم ق.م.) شیوخ مسلماً از نوماتهای شتر سوار نبوده اند. در متون ماری نیز به این نیمه نوماتهای خرسوار اشاره شده است که به مناطق متمدن نفوذ کرده و گاهی هم مراتع را بتصرف درآورده بودند. آنها دارای احشام کوچک بوده اند و گله های بز و گوسفند یا خازروم و ایم مروم، میچرانند. دولت ماری سعی کرده است برای جلوگیری از تجاوز آنها این قبایل را مستقر ساخته و به آنان زمین دهد و در مقابل از آنها سربازگیری کند و یا گردانهای مستقلی از آنان تشکیل دهد. گاهی نیز از آنها حق زمین را بصورت چند یک محصول دریافت می کردند که به آن شیب شوم می گفتند. از این آثار برمی آید که در بین این کوچگران مجلس مشاوره سالمندان و سران خانواده ها وجود داشته که آنرا شیوتوم می نامیدند. سالمندترین مرد جامعه شیوتالیم و قاضی عشیره شاپیتوم نامداشته است که کاملاً شبیه شوفت اسرائیلیان در دوران قضات است. پدر ابوم و بزرگ خانواده ابویتی یا پدر خانه نامیده میشده است و این مقام و اصطلاح نیز با آنچه در جامعه اسرائیلیان می بینیم بسیار شباهت دارد. رئیس و فرمانده را زوگاگوم می نامیدند که پس از ایجاد قریه و قرارگاه او رئیس قریه و چون کدخدا شده است. از روایات تورات نیز برمی آید که عشیره یا پیش پها معرف جامعه اسرائیلیان اولیه بوده و خانواده بزرگ را بیت اب مینامیدند و مجلس سالمندان یا زغنیم در مسائل مهم تصمیم می گرفته است (۱۱-۲۴/۱/۹-۱۸/۱۲ خ...). در مورد سربازان اجیر این قبایل نیز در فصل خاپیروها بحث خواهد شد. در تورات مردم زیخم را بنی حافر (بنی حمان) نامیده اند که بمعنی پسر الاغ است برخی تصور مینمایند که آنها به اعتبار یک نوع اعتقاد توتمیستی خود را از نسل خرمیدانسته اند ولی برداشت صحیحتر آنستکه این مردم چون با خر و خرسواری بسیار مأنوس بوده اند به خود این نام را اطلاق مینموده اند و این اصطلاح مؤید همان نظریه است که اسرائیلیان نیز نیمه نوماتهای خرسوار بوده اند. در دیوار قبر خوم هوتپ یا خنم هوتپ مصر متعلق به ۱۸۹۰ ق.م واقع در بنی حسن نقشی از این نیمه نوماتهای خرسوار دیده میشود که کاروانی از سوریه به مصر آمده است و آنها با زن و فرزندان خویش

بزرگ عرب قبل از اسلام را میتوان برای نمونه مورد توجه قرار داد.

پیاده راه طی می کنند و اسباب خود را بر خرها بار کرده اند. در کتیبه ای مربوط به قرن ۱۹ ق.م آمده است که چگونه ابی سامی، که مقصود ساکن شنهاست (نام واقعی ایب شای است). یا بادیه نشین، با ۳۶ نفر از افراد فامیل خود به ملاقات فرعون مصر آمده است.<sup>۱</sup>

چون برایت پس از تجزیه و تحلیل مفصل دوران شیوخ را بین قرون ۱۶ تا ۲۰ ق.م حدس میزنند ولی با وجود آنکه خود یکی از شیفتگان تورات است مینویسد «باید تصدیق کرد که نوشتن یک تاریخ درباره ریشه و اصل اسرائیل به شایستگی غیر ممکن است و این به علت محدودیت شواهد باستانشناسی و مدارک موجود در خود کتاب مقدس است. حتی اگر ما مطالب کتاب مقدس را دارای ارزش تاریخی بدانیم ممکن نیست تاریخ منشأ اسرائیل را از روی آن بازسازی کنیم. بسیاری از مسائل ناشناخته است. روایات کتاب آفرینش چون نقشی سیاه و سفید است که بر بوم ساده ای نقش شده است بدون آنکه دارای عمق، پرمپکتیوی باشد. در آن افرادی با خانواده هایشان مجسم میشوند که در عالم خود حرکت می کنند که تنها هستند... در سراسر روایات کتاب آفرینش حتی یک شخصیت تاریخی نامبرده نمی شود که بتوان هویت او را در جای دیگر هم مشخص کرد و حتی به یکی از اجداد اسرائیلیان اشاره نمی شود که در یکی از کتیبه ها و یا منابع موجود نامی از او برده شده باشد و چون آنها کوچگران کم اهمیتی بوده اند بعید است هرگز چنین امکانی هم بوجود آید.» او مینویسد «حقایق مربوط به تاریخ اسرائیلیان اگر حکایت دین نمی بود برای ما بهیچوجه جالب توجه نمی شد. در عین حال این به این معنی است که وقایع و تفسیر میتولوژیک را نباید با هم مخلوط کرد. مورخ که یک انسان است قادر نیست از جانب خدا تاریخ نویسی کند، هر چند او ممکن است در واقع باور کند که تاریخ اسرائیل از جانب خدا آنگونه که عهد عتیق می گوید مقدر شده است. هلینگ معتقد است که شیوخ از یک تمدن عالیتری برخوردار بودند و آنها را نمیتوان در شمار نومادهای خرسوار توجیه کرد زیرا در تورات آنها صاحب شتر و گاو ذکر شده اند و بالاخره نتیجه می گیرد: «اختلاف بین این قبایل و اقوام متمدن مستقر فقط در این بود که آنها بیگانه و کناره نشین بودند که میبایستی خراج داده و خدمت کنند. آنها خارج از دایره حقوقی ساکنین اصلی شهرها قرار می گرفتند و اجازه تملک زمین و ملک را نداشتند و در حقیقت افراد بی وطنی بودند که میبایستی دائماً محل استقرار خود را تغییر دهند، یک حالت غیر ثابت نیمه نومادی. نتیجه این وضع موقعیت خاص سیاسی و حقوقی آنان بود، شبیه گروهی در هندوستان (نجس ها) که پاریا نامیده

۱- بررسیهای بالا از منابع دیگری اخذ شده و در نایید نظریه برایت بیان گردیده است.

میشدند. این موقعیت اجتماعی آنانرا مجبور کرد برای آنکه در مقابل اعمال زور مقاومت نمایند همه گونه تحمیل را تحمل نمایند... این بود واقعیت عبرانیان دوران شیوخ».

آلت معتقد است ابراهیم، اسحق و یعقوب پایه گذاران شعائر مذهبی نومادهای اسرائیلی و نمایندگان رسوم و آداب پرستش خدایانی هستند که به این شخصیتها وابسته بوده اند نه یک خانواده مستقل و مربوط بهم. بعبارت دیگر رابطه ایکه در تورات بین آنها مطرح میشود هیچ پایه اصولی ندارد بلکه آنها وابسته به دین پدران میباشند. مؤلفین تورات برای تنظیم روایات خود از حکایات مختلف یک قصه واحد ساخته اند و این قصه محصول فکر این مؤلفین است نه واقعیت تاریخی. در فلسطین اقوام مهاجر که هر دسته ستایشگر یک سنت و شعائر خاصی بودند با هم برخورد کردند و مبادله شعائر و سنتها بین آنها برقرار شد و این سه شخصیت بصورت تجسم این شعائر درآمدند و سپس این بهم پیوستگی در قالب یک داستان ابداع شد.

هرمان هم مینویسد توجیه در هم تورات نشانه آنست که وجود یک قبیله و فامیل متشکل که همه بدنیاال هم عمل کرده و بالاخره جامعه اسرائیل را تشکیل داده باشند، مردمی که همه از یک پدر بنام ابراهیم منشعب شده و یکباره به فلسطین وارد شده اند، نمی تواند واقعیت داشته باشد. بهترین راه حل که با مطالعات تاریخی و مردم شناسی تا اندازه زیادی منطبق می گردد آنست که ریشه اسرائیلیان قبایل آرامی بوده اند که در اوایل هزاره دوم ق.م در شمال و غرب شبه جزیره عربستان پراکنده بوده اند و در امواج مختلف به فلسطین رسیده اند. هرمان در ضمن کوشش طرفداران واقعیت روایات تورات را درباره شیوخ عملی غیر علمی دانسته و مینویسد: «اینگونه کوششها را که سعی میشود شیوخ و موسی و اسرائیلیان را با حوادث و شخصیتهای تاریخی مربوط سازند، باید چون نظریات تخیلی طرد نمود. خطای اصلی این برداشتها از این فرضیه ناشی میشود که زمان بسیار طولانی روایات کتب آفرینش و خروج را پایه قرار میدهند و به جستجوی حرکت های بزرگ اقوام مختلف در این زمان دراز آنها را طوری برداشت می کنند که با روایات پاتریارشها تطابق کند» او معتقد است به وضوح میتوانیم دریابیم که روایات شیوخ نه یک شرح حوادث اولیه است و نه حتی مدرکی که بتوان از آن حوادث معاصر زمان تدوین را بطور واقعی نتیجه گیری کرد و مینویسد «این مجتمع فهرستها با تمام ضمائم آن انعکاس یکرشته فزاینده مشاهدات سیاسی و جغرافیائی و تجربی است که به احتمال قوی تازه در دوران پس از تبعید به پایان رسیده است»

ر دو و فرانسوی نیز ضمن تأیید اینکه شیوخ یک فامیل بهم پیوسته نبوده اند معتقد است

که ریشه این اقوام قبایل آموریتی بوده‌اند که از قرن ۱۹ - ۱۴ ق.م در این مناطق میزیستند. د.ا. فولتر آلمانی با بررسی تاریخ مصر و مقایسه آن با تورات به این نتیجه می‌رسد که در روایات شیوخ و موسی آثار اسطوره‌های مصر را مشاهده می‌کنیم که به حوادث اساطیری لباس تاریخ پوشیده شده است.

ل. وست آلمانی معتقد است که این روایات دارای ریشه‌های واقعی است ولی از نظر تاریخی دارای هیچگونه ارزشی نیست و طرح شیوخ و روایات آنها برای برجسته ساختن ایمان به یهوه بوده است که آنها به پدران نیز بسط داده‌اند.

رینگرن دانشمند فنلاندی، آبرایت امریکائی، وهاگ سونیسی، ا. اهرلیش و ی. ورگوت فرانسوی با بررسی‌های باستانشناسی و مردم‌شناسی به این نتیجه می‌رسند که نامها و آداب و رسوم که در این روایات آمده واقعی است و مربوط به آموریتها و سامیان غربی اوایل هزاره دوم ق.م میباشد. نوت پس از تجزیه و تحلیل مفصل با گروهی از محققین همصدا شده و معتقد است که هیچگونه دلیلی برای تأیید تاریخی شخصیت یا محل و زمان پاتریارشها در دست نیست. اصولاً از دوران شیوخ یا عصر پدران سخن گفتن ما را به یک پیش‌داوری گمراه‌کننده هدایت می‌کند. او مینویسد «نمی‌توان به خود اجازه داد این روایات را چون تاریخ شرق باستان در نظر بگیریم و حتی در محیط محدود تاریخ اسرائیل هم تصویر یک عصر تاریخی که توسط پدران اولیه مشخص شده باشد سؤال انگیز و مشکوک است» نوت معتقد است که در بین اسرائیلیان، اجداد آنها بصورت پایه‌گذاران سنت‌های مذهبی ستایش می‌شده‌اند. در کتب موسی این سه نیا مظهر آن اجداد شدند در تورات پدران هر یک به منطقه‌ای نسبت داده شده‌اند و این نشانه آنستکه این قصص از داستانهای مجزا و وابسته به آن مناطق با هم تلفیق شده‌اند. یعقوب در فلسطین مرکزی، اردن شرقی، بت‌ال، زرخم، پنوال و گیلعاد، اسحق در فلسطین جنوبی، بوسبا... ابراهیم در فلسطین جنوبی به هبرون و مامر... نویسندگان تورات سپس همه این قصص را در یک مجموعه بهم وابسته برای تمام اسرائیلیان تنظیم می‌کنند. نوت معتقد است که تنظیم این روایات به این منظور انجام گرفته است که تصرف اراضی فلسطین را یک مشیت الهی توجیه نمایند که نتیجه وعده و میثاق یهوه به پدران بوده است و مینویسد «از آنچه بطور کلی در تورات بنظر می‌رسد، مبنای اصلی این سنت از وعده خداوند به دست یابی سرزمین آباد به گونه‌ای که در ظهور پی در پی خدا در مکانهای مختلف این سرزمین به اجداد اعلان میشود، و آنگونه که بالاخره با تصرف این منطقه و تشکیل یک قوم پر جمعیت این وعده تحقق می‌یابد، نتیجه می‌گردد. با این مقدمه

تصرف این اراضی بصورت یک مشیت و یک هدایت الهی که از قبل تعیین شده بوده است و عمل الهی که قبلاً مقدماتش فراهم گردیده بود، توجیه می گردد»

و تیل مینویسد «مهمترین منبع اخبار ما درباره تاریخ قدیم و دوران کوچگری اسرائیل، روایت پدران در ۱۵-۲۰ آ است، که یک دوران چندین قرنی انتقال را پشت سر گذاشته است تا آنکه بصورت منبع برای نویسندگان یهو یست و الوهیست درآمده است. از طرفی این روایات با حوادث و وقایع تاریخی روز که در این جریان رخ داده است مرتباً تطبیق و تعدیل شده است»

و بنکلیر شیوخ تورات را شخصیت‌های اساطیری می داند.

و ویل شیوخ را بنا کنندگان مکان‌های مقدس فلسطین میدانند که بعبادت قدیم چنین اشخاصی چون نیاکان و خدایان خانوادگی تقدیس میشده اند.

فهررسی می کند برداشت تورات را در مورد روایات شیوخ بنحوی توجیه کند ولی بالاخره اجباراً مینویسد «هرگاه در قصه شیوخ همه عوامل خارجی و غیر اسرائیلی را از روایات موجود که در اختیار است جدا کنیم سنت شیوخ چنان خلاصه و خالی میشود که در حقیقت باید از خود پرسید دیگر چه یادبود تاریخی وجود دارد که بتوان در باره آن بحث کرد؟». او همچنین مینویسد «این روایات عشایر پاتریارشها را در مراحل مختلف و در ارتباط با سرزمین‌های مزروعی ارائه میدهد. از برخورد تا شروع استقرار و در حوزه یعقوب از او- زبان با ادعای بریک منطقه خاص اردن شرقی و شاید هم در ارتباط با یک مکان مقدس در این سرزمین. این روایات لذا شامل داستانهای تصرف سرزمینها از جانب اولین گروه‌های اسرائیلی در فلسطین میباشد. روایات پاتریارشها در هسته مرکزی عبارتند از ادعای بنی اسرائیل در مورد سرزمینهای اشغالی و تصرف آنها از جانب گروه‌های مختلف اسرائیلی با شاخه‌های اقوام بین‌النهرین شمالی که پس از مهاجرت حوریت‌ها به بین‌النهرین، به این منطقه آمده و مایل بودند در این منطقه ساکن گردند و بالاخره هم در آنجا مستقر شدند»

بعبارت دیگر این روایات متعلق به تاریخ اجداد اسرائیلیان در هزاره دوم نیست بلکه از دورانی است که اسرائیلیان کم‌کم در فلسطین مستقر میشده اند.

آلبرایت مینویسد «این تصور قدیم که پاتریارشها خدایان اساطیری بوده‌اند و نام انسانها را در تورات بر آنها گذاشته‌اند دیگر قابل قبول نیست بلکه باید مرهون کشفیات اخیر بود که بما ثابت کرده است که شیوخ واقعاً موجودات انسانی بوده‌اند، انسانهایی که قهرمان داستانهایی میشدند که از دوران پدران بما به ارث رسیده است» ولی با وجود این اعتقاد و اعتماد



البرایت مجبور است تاکید کند که «هر چند حقیقت دارد که با روایات آفرینش مربوط به پاتریارشها مقدار زیادی از سنن نژادی و قومی با هم مخلوط شده‌اند که برخی از آنها خیلی قدیمی است ولی اغلب آنها متعلق به قرن‌ها پس از زمان روایت است» بعبارت دیگر حکایات مربوط به قرن‌های مختلف را که اغلب آنها به زمان روایات مربوط نیست با هم ممزوج کرده‌اند.

گون وگ عقیده‌ای شبیه به فهرر اظهار می‌کند و مینویسد «میتوان روایات پاتریارشها را در حقیقت مراحل اولیه استقرار اسرائیلیان در کنعان دانست».

فورلندر به یک نکته جالبی توجه میکند و آن اینست که در گفتار نبی‌های قبل از تبعید به ابراهیم و موقعبت او بهیچوجه تکیه نمی‌شود و تازه پس از تبعید است که ابراهیم برجستگی می‌یابد. او مینویسد که در این باره فرضیات زیادی ارائه شده است ولی «مساعی که برای توجیه این موضوع میشود بیشتر نشانه درماندگی مفسرین است تا ارائه دلایل معتبر» بعبارت دیگر از نظر فورلندر یهودیان پس از تبعید برای توجیه هویت خود ب فکر استفاده از وجود شیوخ و طرح روایتی که آنها را به اسرائیلیان مربوط می‌سازد افتاده‌اند.

حال که به صورت فشرده تحقیقات و نظریات دانشمندان و باستانشناسان را مرور کردیم میپردازیم به نتیجه‌گیری از این مطالعات.

اولاً شخصیتها و حوادثی که در روایات شیوخ آمده است تخیلی نیست و در آنها واقعیت‌هایی وجود دارند. بطوریکه در فصل بررسی تورات مشاهده کردیم این روایات پس از تبعید تنظیم شده‌اند و مسلماً از آنانکه این قصص را مینوشته‌اند نمیتوان انتظار داشت حوادث و سنن قرون ۱۸ و ۱۹ ق.م یا در حدود حداقل هزار سال قبل از دوران خویش را دوباره سازی کرده باشند، روابطی که در زمان آنها بکلی تغییر یافته و کوچکترین اثری از آنها دیگر باقی نمانده بوده است. در بین مردم شرق باستان تاریخ نویسی مرسوم نبود، بخصوص تاریخ فرهنگ و تمدن اقوام بهیچوجه ضبط نمی‌شد و از اینجهت نویسندگان کتاب آفرینش به شرایط و روابط و سنت‌ها و شعائر مردمان یک هزار سال قبل آشنا نبوده‌اند. در ضمن دیدیم که این روابط متعلق به یک قبیله و یک زمان و یک مکان خاص نبود و حتی بخش بزرگی از آنها در بین خوریت‌ها و هتیت‌های غیر سامی (و به احتمال قوی آریائی) می‌یابیم و بخشی را هم در بین سامیان آکادی و شمال بین‌النهرین و کنعانیان و مردم اوگاریت... و جالب آنکه در یک فاصله بزرگ زمانی از قرون ۱۹ - ۱۲ ق.م. بطور یقین میتوان ادعا کرد که نویسندگان این روایات از روایات سینه به سینه که در بین یهودیان رواج داشته و به



ارث رسیده بوده است. بهره گرفته اند. اگر دقت کنیم در می یابیم که این روایات بر پایه مسائل و روابط واقعی زندگی که نمونه های آنها در آثار قابل اعتماد بررسی کردیم، شکل گرفته اند و افرادی که مورد بحث بوده و قهرمان این روایات معرفی شده اند انسانهای واقعیند نه موجودات افسانه ای. قهرمانان اسطوره ای کارهای خارق العاده انجام میدهند و ابر مردان و سو پرمن ها را مجسم می سازند ولی ابراهیم، اسحق، یعقوب افراد عادی و معمولینند و اگر هم زمانی تحسین می شوند با زبان ساده و عادی است. آنها دارای همان خطاها و نواقص و قابلیت های مردان زمان خویشند. حقه می زنند، دروغ می گویند و از ضعف و ترس و وحشت بشری برخوردارند. ابراهیم از ترس زن خود را خواهر خویش مینامد و او را به حرم فرعون می فرستد و اسحق نیز همین عمل زشت پدر را تکرار می کند و از فرزند خود فریب می خورد. یعقوب برادر و پدر خود را فریب میدهد و دانی خویش را گول میزند. سارا از روی خودخواهی پسر خوانده خود اسمعیل را با هاجر فرزندش به بیابان رها می کند و ابراهیم نیز مجبوراً درخواست او را اجرا مینماید... آنها نه معجزه می کنند و نه چون سامسون قدرت های اساطیری به ظهور میسرسانند.

ثانیاً شخصیت واقعی انسانها و روابط آنها بهیچوجه دلیل حقیقی بودن روایات تورات نیست. در اغلب داستانهای ملی و شاهکارهای ادبی با اسامی انسانهای حقیقی که میتوانند واقعی باشد روبرو می شویم، در حالیکه سراسر قصه ساخته نویسنده آن میباشد. اتفاقاً در قصص تورات تقریباً اغلب با یک چنین حالاتی برخورد می نمایم. در جریان بررسی دقیق کتاب مقدس خواهیم دید که در این مجموعه یک هدف کلی مورد نظر است و همه عوامل دیگر برای تحقق این هدف به کمک گرفته شده است. در مسیر توجیه این هدف صحت روایات و تاریخی بودن آنها، ارتباط حوادث، معقول و منطقی بودن برداشتها... بهیچوجه مورد نظر نبوده است. یک نظر به روایات تورات این نظر را مسلم میسازد. ختنه را عبریان از مصریان و کنعانیان اقتباس کرده اند ولی برای تشریح آن خدا به ابراهیم ظاهر میشود و با او تجدید عهد می کند و علامت این میثاق را ختنه می نامد و ابراهیم که نزدیک به صد سال دارد ختنه میشود، برای تأکید اهمیت ختنه خدا به موسی حمله می کند که او را بکشد و زن موسی بچه اش را ختنه می کند و خونسش را به پای موسی می پاشد، برای نفی قربانی کودکان به مولوخ ابراهیم از جانب یهوه مامور میشود اسحق را قربانی سوزان کند ولی فرشته ای گوسفند را بجای فرزند نخستین آماده میسازد تا در آتیه نیز این قربانی به نیاز یک حیوان مبدل گردد، قصه نوح و فرزندان او تا ابراهیم و یوسف بطوری مطرح میشود که

هویت قوم اسرائیل تثبیت و تشریح گردد و برخورد ابراهیم با ملخی زدک در سالم شهر بدون مقدمه و دلیل و محمل برای این مطرح میشود که سلطنت داود مشروع گردد... در بخش نارسائیهای کتاب مقدس خواهیم دید که گاهی برای توجیه هدف چقدر واضح و روشن سخن نابجا و بی پایه مطرح میشود و تا چه حد کود کانه و بدوی استدلال می گردد، برای توجیه نام اسرائیل خدا با یعقوب کشتی می گیرد، یعقوب با یک آتش عدس حق ارشدیت برادرش را می خرد و پدرش را چنان بچه گانه فریب میدهد که حتی برای مردمان بدوی بسیار ابتدائی است و فقط برای اینکه فرزندان یعقوب وارثان ابراهیم و وعده و میثاق یهوه گردند... در مصر یهوه چهار صد سال میثاق خود را فراموش می کند و قوم او حتی نام خدای خود را نمیداند چیست ولی یکباره هم یهوه به یاد اسرائیلیان می افتد و هم آنها تمام قصه های فراموش شده را موبویاد می آورند...

در همین حوادثی که باید مربوط به اوایل هزاره دوم ق.م باشد یکباره از فیلیسترها سخن گفته میشود که در حدود قرن ۱۲ ق.م در کنعان بسر میبرند (۲۱/۳۲۰۰۰، ۲۶/۱). از عشیره دان در دوران ابراهیم سخن گفته میشود (۱۴/۱۴) در حالیکه به گفته خود تورات این قبیله پس از استقرار در فلسطین بوجود آمده است. یعقوب در کتاب آفرینش در مصر و در منطقه رامسس مستقر میشود در حالیکه رامسس در آن دوران وجود نداشته است (۱۴۷/۱۱)، شتر در دوران تیگلات پیلرز رام می گردد (قرن یازده تا دوازده ق.م) ولی در دوران شیوخ از کاروان شتر سخن گفته میشود (۱۴) و اصولاً بسیاری از آنچه به محیط شیوخ نسبت داده شده است متعلق به فضائی شهرنشین و متمدن است که با شرایط زندگی نومادهای خرسوار بکلی متفاوت میباشد و جالبست آنقدر که از طلا و نقره و تجملات و غلام و برده و گاو و شتر بحث شده است از خر و زندگی نومادی سخن نرفته است (حتی در بخش یهو یست ۱۲/۱۶، ۲۴/۳۵، ۳۰/۴۵، ۳۲/۶، ۳۴/۲۸، ۴۷/۱۷ این اثر زندگی شهری دیده میشود). من فکر می کنم هر خواننده بی طرف و اندیشمند با مطالعه دقیق تورات به این واقعیت پی خواهد برد که از این روایات بهیچوجه نمیتوان تاریخ را بازسازی کرد. این واقعیت چنان روشن و واضح است که کلیسا، مقامی که تورات را وحی مسلم و حقایق قاطع میداندر پس از تحولات علمی قرن بیستم مجبور میشود اقرار کند که این حکایات وقایع تاریخی نیستند بلکه در لباس امثال و روایات نویسنده خواسته است هدف تربیتی و مذهبی خود را توجیه کند. وان در پلوگ در مقدمه بیبل درباره روایات آن مینویسد «یک روایت ملی و قومی مسلماً در طول زمان و انتقال های مکرر امکان دارد تغییر کند، تکامل یافته، اینجا و آنجا

کوتاه و مختصر شود، گاهی هم تعریف کنندگان هنر خود را در این می بینند که در تفسیر این داستانها نسبت به برداشت و معتقدات خود آنها را آرایش دهند. پس نباید به این روایات بصورت یک حادثه تاریخی که در تمام جزئیات با واقعیات وفق دهد نگریست، بلکه آنها را باید بصورت حکایات مطبوع توجیه نمود که بیان کننده منقولاتی هستند که به تواتر از قدیم به نقالان آنها رسیده است» حال که این واقعیت آنقدر روشن و واضح است که حتی محققین مورد اعتماد و متخصصین کلیسا نیز غیر مستقیم خود را مجبور به اعتراف می بینند پس چگونه ممکن است از این قصص نقالان واقعیات تاریخی ساخت؟

در بحث آتیبه خواهیم دید که اصولاً بنی اسرائیل یک هویت ثانوی برای گروه‌های مختلف از قبایل و ریشه‌های متفاوت است که در یک مرحله خاصی تحت تأثیر یک اعتقاد جدیدی جامعه نوینی را بوجود آورده‌اند، جامعه‌ای که هیچگاه بصورت یک واحد یکپارچه وحدت و هماهنگی نیافت و حتی در دوران کوتاه سلطنت داود و سلیمان نیز این یکپارچگی تحقق نپذیرفت. تمام کوشش نویسندگان تورات بر این است که به جامعه اسرائیلیان یک هویت واحد و یک اشتراک نژادی و قومی دهند، آنچه از ابتدا فاقد آن بود و بعدها نیز به آن دست نیافته است. فقط پس از تبعید هنگامیکه معرف این قوم و دین و شعائرش یک قبیله واقعی یودا گردید که غربت و خفت اسارت و درد بی وطنی آنها را بهم نزدیک ساخته بود و میبایستی بصورت یک اقلیت کوچک بدون دولت و سرزمین مستقل خود را در بین اکثریت بزرگی از ملل غالب و فاتح بابل، ایران، یونان و روم حفظ کند، این هویت تحقق یافت و با منع شدید اختلاط با اقوام دیگر یک وحدت موقت بوجود آورد که کم کم در طول قرن‌ها به مراتب از یگانگی مردم یک سرزمین مستقل محکمتر گردید و بالاخره نژاد و قومیت و دین یهود در هم آمیخت و یک شخصیت خاص و واحد را تشکیل داد. اسرائیل در سرزمین خود پراکنده بود ولی یهود در دیاسپورا وحدت یافت (تفرق و پراکندگی = دیاسپورا = واحدهای یهودی پراکنده در بین اقوام دیگر)

#### نتیجه

از بررسی داستان شیوخ به این نتیجه می رسیم که مؤلفین تورات برای توجیه و تشریح هویت قوم یهود از مجموعه داستانها و قصص و سنتهایی که در خاطر گروه‌های مختلف از دورانهای قدیم بیادگار مانده بود و چون یادبودهای مقدس ملی حفظ میشد بهره گیری کرده‌اند و این واحدهای مجزا را چون موزائیکی کنار هم سوار کرده با سیمان تخیل و فانتزی بهم چسبانده‌اند. بهمین دلیل در حالیکه بین اجزاء این داستان ارتباط منطقی و واقعی

نیست خود آن جزئیات با واقعیات سر و کار دارند و از عوامل حقیقی سرچشمه گرفته اند. جالبست که این داستان نویسان چون فقط به یک هدف مذهبی و قومی فکرمی کرده اند و کوچکترین توجهی به تاریخ نداشته اند ترکیب این داستان، مانند یک موزائیک، در هم شده است و در آن از نظم تاریخی اثری نیست. گویانکه در دوران تألیف این روایات اطلاعات تاریخی بسیار محدود بوده است و تنظیم کنندگان این داستانها دید کلی و عمومی نسبت به دورانها و مناطق مختلف نداشته اند که قادر باشند آنها را از هم مجزا ساخته و نظم و ترتیب و تداومی برای آنها بوجود آورند.

با توجه به این واقعیت منطقی است که به این روایات، همانگونه که خبرگان کلیسا نیز پیشنهاد می کنند، بصورت قصه های شیرین بنگریم و بنا به گفته نوت از مطرح ساختن یک دوران تاریخی بنام دوران شیوخ چشم پوشیم و تاریخ اسرائیل را از زمانیکه این قوم در فلسطین هویت یافته است بررسی کنیم. اجداد اسرائیلیان را باید چون هزاران شیخ و نیای خانوادگی اقوام شرق باستان، که هیچگونه اثری از آنان در دست نیست و بدون آنکه غیر واقعی باشند واقعیت تاریخی ندارند، مورد توجه قرار داد و بررسی علمی را با نقالی و قصه پردازی همپایه ساخت. مسلماً فعالیت دانشمندان گرانقدریکه طی سالها زحمت و کوشش توانسته اند از لابلای الواح، کتیبه ها، کشفیات باستانشناسی... نشانهایی از تمدنهای قدیم را کشف کرده و در ضمن از تورات نیز مانند همه مدارک قدیمی بهره گیری نمایند و در بررسی سنت ها و فرهنگهای گذشته این مجموعه قدیمی را که در جای خود و برای زمان خویش بسیار با ارزش بوده است، مورد استفاده قرار دهند، قابل تحسین و تقدیر است و این غیر از فعالیت دکاندارانی است که در قرن بیستم نیز سعی میکنند از بیخبری مردم گرفتار، که حتی فرصت مطالعه این قصه ها را ندارند چه رسد تحقیق در آنها، سوء استفاده نمایند و مقام و موقعیت خود را تثبیت کنند و یا صاحب قلمانی که در خدمت این دستگاه ها در زیر پرچم تخصص و تبخیر تبلیغ جهل و تحجر مینمایند.

دین یهود با قومیت و هویت این مردم درهم آمیختن است و بررسی معتقدات آنان با تحقیق در هویت و ریشه این ملت توأم می گردد. زمانی بررسی حماسی و بیان رماتیک، که در خوریک داستان ملی و سنتی است، مورد نظر میباشد، در این حال ریشه یابی های دقیق مورد نظر نیست. اقوام مختلف هنوز با این خاطرات و قصه های مشغول کننده خود را دلخوش می کنند و بخصوص چون دین ملتی مطرح است، با نظر تقدیس و ستایش به این روایات مینگرند و البته باید مراعات این دل بستگی ها را نمود. فرهنگ یک قوم مهمترین

حیات مایه آن قوم است و تحول فضای فرهنگی اقوام همیشه باید طوری انجام گیرد که رابطه با گذشته‌ها بکلی بریده نشود و گرنه آن ملت بی ریشه و بی هویت خواهد گردید. شکل فرهنگ در طول قرن‌ها تثبیت می‌گردد و در طی قرن‌ها نیز میبایستی به آهستگی تغییر یابد. اما هنگامیکه بررسی و تحقیق علمی مورد نظر است دیگر نمیتوان مراعات این دقایق ظریف را نمود زیرا در غیر اینصورت مفهوم و هدف این تحقیق مقلوب می‌گردد. یک چنین تحلیلی فقط مورد نظر خوانندگان است که جستجوگرند و پیوستگی به فرهنگ را بدون کمک قصص و داستانهای حماسی در خود زنده نگاه میدارند. ازین جهت انتظار دارم خوانندگان گرامی باین اصل توجه نموده صراحت بیان و تجزیه و تحلیل علمی را با تعصب و تحقیر اشتباه نمایند.

## ب - دوران سکوت

### ورود و اقامت در مصر

با بررسی دوران شیوخ در حقیقت تشریح ورود و اقامت در مصر لزوم خود را از دست میدهد و روایت یعقوب و دوازده فرزند او نیز چون همان قصه‌های مطبوع و دلنشین می‌گردد که از نظر تاریخی بی ارزش است. ولی چون در تحقیقات همان دانشمندانی که روایات شیوخ را غیر واقعی توجیه می‌کنند دوران اقامت در مصر مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار مینگیرد، جای آن دارد که در این رساله نیز داستان تورات به اختصار تشریح گردد.

در آخرین فصل کتاب آفرینش به اختصار قصه یوسف و ۱۱ برادر او شرح داده میشود. یوسف را به غلامی در مصر می‌فروشند و او در این سرزمین به مقام صدارت میرسد و یعقوب، پدر خود و ۱۱ برادرش را به مصر می‌آورد. در آغاز کتاب خروج در زیر فصل اسرائیلیان در مصر بلافاصله به نولد موسی پرداخته میشود بدون آنکه به حوادث یک دوران فرضی ۴۳۰ ساله بین یعقوب و موسی، کوچکترین اشاره‌ای گردد.

اصولاً این روایت از ابتدا شکل قصه دارد. ۱۲ پسر یعقوب و هفتاد نفر خانواده ذکور او اعداد خیالی و شعاعی هستند که در تورات بسیار مورد استفاده قرار گرفته‌اند. امکان ندارد یک خارجی که در زندان بسر میبرد و برده‌ای عبری است فقط به خاطر یک تعبیر خواب به بزرگترین مقام دولتی دست یافته و فرعون او را جانشین خود سازد و همه مصریان را موظف کند فرمان این برده عبری را چون فرمان فرعون اطاعت کنند و کسی حق نداشته باشد بدون اجازه او دست و پای خود را حرکت دهد ۱/۳۷ آ. نه نام فرعون و نه کوچکترین مشخصاتی ذکر میشود ولی جالبتر از همه آنستکه پس از ورود یعقوب و فرزندانش یا بنی اسرائیل به

مصر دیگر کوچکترین سخنی از آنها نیست و بدون مقدمه در مصر شاه جدیدی به سلطنت میرسد که یوسف را نمی شناسد و تعداد اسرائیلیان نیز بحدی افزایش یافته است که به چند میلیون رسیده اند و از مصریان زیادتر و قوی تر شده اند ۱/۹ خ. بعبارت دیگر ۴۳۰ سال یکباره گم میشود و سکوت مطلق جایگزین آن می گردد. بهمین دلیل است که من نام این دوران را دوران سکوت گذاشته ام. تورات برای این مرحله حتی نامی هم ذکر نمی نماید و از کتاب آفرینش که شرح پیدایش اجداد اسرائیلیان است بلافاصله به کتاب خروج می پردازد. آیا چگونه میسر است یک خانواده ۷۰ نفری چهارصد و سی سال در یک سرزمین بمانند و از افراد آن کشور فزونتر شوند بدون آنکه ماهیت خود را تغییر داده و حتی در شکل قبایل ۱۲ گانه آنها تغییری حاصل گردد و پس از این مدت دراز باز هم همان عبرانیان روز ورود باشند؟ و چگونه پس از ۴۳۰ سال فرعون توانست همه آنها را که در سراسر مصر پراکنده شده بودند ۱/۷ خ در یک جا جمع کرده و به بیگاری گمارد، تا روزیهم دسته جمعی مصر را ترک گویند؟ منع آمیزش با دیگران پس از تبعید و ۱۵۰۰ سال پس از ورود به مصر مطرح شده است و مردمی که نه دین واحدی داشتند و حتی خدای خود را هم نمی شناختند و نه ملت مشخصی بودند چگونه هویت خود را در این مدت دراز حفظ کرده اند؟ و جالبتر آنکه پس از چهار قرن فراموشی مطلق یکباره تمام جزئیات زندگی اجداد خود را بخاطر آورده اند؟ طبق روایات تورات بنی اسرائیل تا دوران موسی نه در زیر فشار بود و نه یک اقلیت مورد تجاوز که مجبور شود چون دوران دیاسپورا خود را در گتوهای خویش محدود سازد، پس محرکی وجود نداشت که مانع آمیزش عبریان و مصریان گردد.

وینکلر مینویسد قومیکه در سرزمین متمدن مانند مصر متولد شده و چهارصد سال نسل اندر نسل در آن زیسته و از ۷۰ نفر به چند میلیون بالغ شده است دیگر نمیتواند قوم نواماد گذشته باقی مانده باشد و محال است که پس از ۴۰۰ سال آنها را جمع کرد و به سرزمین اولیه برد. اقوام بنی اسرائیل گروهی نواماد بوده اند که بتدریج شهرنشین شده اند و دولت و تشکیلاتی بوجود آورده اند و این نمیتواند همان قومی باشد که چهارصد سال در مصر زیسته است.

اتفاقاً این نظر وینکلر، که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، بسیار منطقی و قابل استدلال میباشد. توجه به مطالب تورات روشنترین دلایل را بما ارائه میدهد.

از تمام روایات دوران خروج و حتی زمانیکه اسرائیلیان در حال استقرار در فلسطین میباشند چنین بر می آید که آنها یک قوم کوچگر و رومه دارند و مشخصات نوامادی آنها کاملاً

روشن است. اسرائیلیان پس از قرن‌ها رفته رفته تمدن شده و آداب و رسوم شهرنشینی را برمی‌گزینند. خدای آنان در دوران خروج در خیمه ملاقات ساکن است و حتی تا زمان داود نیز خیمه نشین باقی می‌ماند. در تورات روایت معروف یهوه در بابل و طعنه زدن به برج بابل (زیگورات یا معبد این شهر) را اعتراض به تمدن شهرنشینی توجیه کرده‌اند ۴۰۰۰/۱۱/آ که ایجاد غرور کرده است تا برجی به این بلندی بسازند و به آسمان نزدیک شوند. اولین شهر ساز تورات کائین (قابیل) است که یک قاتل منفور و مطرود شناخته شده است ۴/۷/آ. نیاز کائین که محصول زراعت و باغداری یا یک نتیجه شهرنشینی است مورد پسند یهوه واقع نمی‌شود بلکه نیاز آیل رمه دار مورد قبول اوست ۴/۴۰۰۰/آ. کنعان شهرنشین سه بار لعنت میشود ۱۸۰۰۰/۱۹/آ.

اسرائیلیان آنقدر به زندگی نوماتی عادت داشتند که رسوم و آداب شهری برایشان غریبه بود و آنرا نمی‌پسندیدند تا جائیکه تجارت را تا مدت‌ها مذموم می‌دانستند و آنرا یک شغل کنعانی می‌خواندند و حتی بجای کلمه تاجر، کنعانی، بکار می‌بردند و این کلمه بعدها نیز در فرهنگ آنان باقی ماند [۲۳/۸، ۲۱/۱۴، ۳۰/۴۰، ۱۱/۱۱ (زفا)]. آنها همچنین صرافانی را نکوهش کرده‌اند ۱۲/۸ هوز، در حالیکه در دوران اسارت بابل به آن عمل مینمودند. یکی از صفات زشت کنعانیان کاسبکارانه بودن آنان ذکر میشد. صفتی که یهودیان خود مجبور به کسب آن شدند.

علاوه بر این نشانیها در تورات هرگاه از اسرائیلیان سخن رفته ساخت اجتماعی آنان عشیره‌ای توجیه شده است. بیت اب و میشاها... تا دوران سلطنت هنوز باقی است حال چگونه ممکن است یک چنین مردمی ۴۳۰ سال در یک سرزمین تمدن چون مصر زیسته باشند و کوچکترین تغییری در ساختمان اجتماعی آنان بوجود نیامده باشد؟ و پس از این مدت دراز به صورت ۱۲ قبیله منظم و دست نخورده به رهبری یوشع وارد فلسطین گردند؟.

بطوریکه بارها تذکر داده‌ام در تورات فقط یک هدف کلی مورد نظر بوده و تمام قصص و روایات و اشارات این کتاب در جهت تثبیت و تأیید این هدف است. در روایت ورود اسرائیلیان به مصر نیز علاوه بر تذکرات بالا از برداشت ابتدائی آن میتوان دریافت که در این مورد نیز زمینه سازی برای توجیه یک هدف مذهبی مورد نظر بوده است نه ذکر وقایع و در این زمینه سازی حتی به مبانی مطرح شده از طرف خود نویسندگان نیز توجه نشده است. یهوه در حران به ابراهیم وعده می‌دهد که اعقاب او را در کنعان ساکن سازد و در این ارض موعود از آنان یک قوم بزرگ بوجود آورد. همه فرزندان ابراهیم و بازماندگانشان بکلی فراموش میشوند



و فقط فرزندان یعقوب مورد نظر فرار می گیرند. آنها نیز بجای آنکه در کنعان افزایش یابند در مصر به قومی بزرگ تبدیل میشوند، بدون آنکه آنها یهوه را بشناسند و یا آنکه یهوه به آنان بیندیشد. مسلماً در بین روایاتی که نویسندگان تورات از قبایل و دسته های مختلف به وراثت دریافت کرده بودند، روایت گروه مصر نقش مهمی داشته است و برای آنکه گذشته قوم یهود را با حوادث برجسته و عظیمی که به یهوه مربوط میشوند وابسته سازند و یک پیشینه فهرمانی در یک سرزمین متمدن و صاحب نام را زیر سازی نمایند، قصه های شیوخ را یکباره با این روایات بهم پیوند زده اند، بدون آنکه رابطه ای در این بین وجود داشته باشد. در بررسی فصل آتیه خواهیم دید که گروهی از بیت اسرائیل از جانب مصر آمده اند و بهمین گروه یهوه پرستی را نسبت می دهند. امروز اغلب محققین معتقدند که قصه یوسف مصری یک حکایت جداگانه ایست که بسیار جدیدتر از روایت شیوخ است و با آنها رابطه ای ندارد. سکوت بزرگ و جالب تورات را در مورد ۴۳۰ سال اقامت در مصر فقط میتوان با تکیه به این واقعیت توجیه کرد که اصولاً چنین اقامتی وجود نداشته است. متأسفانه محققین به این نکته توجه ننموده به بحث در چگونگی این اقامت و ارتباط آن با هیکسوسها پرداخته اند. روایات پدران در حقیقت نوسازی و آرایش حوادث و سنتهایی است، که در قصص قومی قبایل و دسته های مختلفی که با هم اسرائیل را تشکیل داده اند، وجود داشته است بهمین دلیل هم به روابط و اسامی واقعی در آنها برخورد می کنیم در حالیکه این مردم از مصر چیزی بخاطر نداشته اند تا ز آن قصه و داستانی بسازند. در یک دوران کوتاه یهوه بارها به ابراهیم تا یعقوب ظاهر شده و میثاق خود را خاطر نشان میسازد و امریه و دستور صادر می کند ولی پس از یعقوب از یهوه و میثاق او کوچکترین نشانی نیست.

فقدان ارتباط و عدم توجه به وقایع تاریخی و تداوم و نظم این گزارشات را برخی از محققین وابسته به کلیسا و مومنین به تورات به این دلیل میدانند که در آن ادوار تاریخ نویسی رسم نبوده است و آنگونه که ما از تاریخ انتظار داریم به مسائل نمی پرداخته اند. اما واقعیت آنست که این روایات در دورانی تکمیل و تنظیم شده است که علم و هنر و دانش یونانیان در اوج درخشش و تجلی بوده است و در بین النهرین و مصر کتابخانه ها مملو از آثار ادبی و علمی و گزارشهای تاریخی و سالنامه های جالب بوده است و قوم یهود نیز در برخورد با همه این تمدنها از آنها بهره گیری کرده است. اساطیر و پند و امثال و مقالات مربوط به حکمت و روایاتی که در تورات از ریشه های خارجی اقتباس شده است حاکی از این بهره گیری است. تورات قصص و روایاتی در باره پیدایش یک قوم و حرکت و تکامل آن است با

چاشنی مذهبی و چهارچوب سنتی. همه سعی و کوشش این داستان نویسان، که هزار سال پس از وقوع حوادثی کار خود را آغاز کرده‌اند، بر این بوده است که هویت این قوم و مذهب او را توجیه کنند و در این فعالیت آنچه کمتر مورد نظر بوده است وقایع تاریخی است. نویسندگان کتاب مقدس اصولاً به فکر تاریخ نویسی نبوده‌اند و این موضوع آنقدر روشن است که خبره‌گان کلیسای یهود و مسیحیت نیز چاره‌ای جز اعتراف به این واقعیت ندارند.

اما با وجود اینکه در تورات عملاً دوران اقامت اسرائیلیان در مصر مطرح نشده است که درباره آن بتوان نظر داد و جز تورات نیز کوچکترین نشانه دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد، بسیاری از دانشمندان در این مورد اظهار نظر کرده‌اند و حتی گاهی محققینی که خود واقعیت این روایت تورات را مورد انتقاد قرار داده‌اند، به تجزیه و تحلیل آنها پرداخته‌اند. دانشمندانی که در این موضوع اظهار نظر کرده‌اند به دو گروه کلی تقسیم میشوند. آنها که به دوران اقامت بسیار کوتاه معتقدند و گروهی که توقف طولانی اسرائیلیان را در مصر میسر می‌پندارند و اغلب آنها دوران هیکسوسها را برای آغاز این اقامت پیشنهاد می‌کنند.

چون برایت معتقد است «ممکن نیست بتوان یک تاریخ دقیق برای دخول اسرائیلیان به مصر تعیین کرد ولی احتمالاً میتوان یوسف را به زمان هیکسوسها نسبت داد»

البرایت سعی می‌کند با اتکاء به همان اسامی و نشانهایی که در فصل قبل به آنها اشاره شد شیوخ را در شمار کاروان داران خرسواری که در حدود اوایل هزاره دوم و اواخر هزاره سوم ق.م بین مصر و بین‌النهرین حرکت میکردند دانسته و ورود به مصر را نیز در همان اوایل هزاره دوم توجیه کند. او بیشتر تمایل دارد اسرائیلیان را با هیکسوسها مربوط سازد. دو ورود دخول یعقوب و فرزندانش را در دوران هیکسوسها حدس می‌زند.

کرنفلد مهاجرت اسرائیلیان به مصر را در مدت طولانی حدس زده آغاز آنرا از دوران هیکسوسها میدانند که تا زمان اخناتون ادامه یافته است.

در مقابل این نظریه بخصوص اکنون بیشتر محققین متمایل به پذیرفتن دوران اقامت کوتاه اسرائیلیان میباشند.

ه.ه. روولی ورود اسرائیلیان را در دوران اخناتون یا دوران امارنه (در حدود ۱۴۰۰ ق.م) حدس می‌زند زیرا در تورات به زیخم که در نامه‌های امارنه مرکز اپیروها ذکر شده است اهمیت داده میشود. /— ۳۴ آهرمان مینویسد «راه حل زمان کوتاه بین ورود و خروج نه تنها ممکن بلکه ضروریست زیرا این راه حل با منابع عهد عتیق خیلی بهتر قابل تطبیق است تا چشم انداز دور که با مشکلات زیادی در توجیه جزئیات همراه است» نوت مدت اقامت

اسرائیلیان را بسیار کوتاه میدانند و معتقد است نه ۴۳۰ سال که حتی چهار نسل یا ۱۲۰ سال هم خیلی زیاد است (در یک روایت تورات اقامت اسرائیلیان چهار نسل طول می کشد). او انطباق زمان مهاجرت اسرائیلیان را با هیکسوسها بکلی مردود می شمارد.

اردمان معتقد است که اسرائیلیان فقط ۷۵-۸۰ سال و از دوران توتمزیس سوم تارامسس چهارم در مصر اقامت داشته اند و در مدارک مصری به پ.ر.و که همان خاپیروها باشند در این مدت اشاره شده است. آنها بصورت کلنی های کوچک از طرف مصریان به کار ساختمانی گمارده شده اند. آنچه در ستون مرفیپتا آمده است اسرائیلیان مقیم فلسطین بوده اند که به زراعت و گله داری میپرداختند و دهقان بوده اند نه نوماد. بهمین دلیل هم در اینستون اشاره شده است که اسرائیل باثر و بدون غله است. و این می رساند که مصریان غلات آنها را غارت کرده اند. اسرائیلیان در دوران رامسس چهارم بیرون رفته اند و بهمین دلیل نیز در آثار باقیمانده پس از این فرعون دیگر به پ.ر.و اشاره نشده است.

غیر از چند محققى که قبلاً اشاره شد اغلب دانشمندانیکه به دوران طولانی اقامت در مصر معتقدند آنرا مقارن هیکسوسها حدس می زنند و دلایل آنها بشرح زیر است:

۱- قبل از هیکسوسها امکان اینکه خارجیان به مصر وارد شوند و به مقام والائی برسند وجود نداشت. تعصبات ملی هرگز اجازه نمی داد یک برده عبری چنین احترام یابد و به خاطر او نومادهای بیگانه را در سرزمین خود مسکن دهد. اما هیکسوسها چون خود از ریشه کوچگران سامی بودند اسرائیلیان را نزدیک به خود می دانستند و به آسانی میتوانستند وجود آنان را تحمل کنند.

۲- در تورات آمده است که «در مصر شاه جدیدی به قدرت رسید که یوسف را نمی شناخت، او به ملت خود گفت به بینید قوم اسرائیل از ما بزرگتر و قوی تر شده است» ۸/خ. این روایت می رساند که یک سلسله جدیدی به قدرت رسیده بود که به تیره سلاطین قبلی تعلق نداشت و فقط در دوران هیکسوسها بوده است که چنین حادثه ای رخ داده است.

این تجزیه و تحلیل دارای چند اشتباه روشن است:

اگر قرار باشد ما روایات تورات را قابل اعتبار بشناسیم و حتی کلمات آنرا هم واقعیات بدانیم که دیگر لازم نیست با حدس و گمان و رمل و اسطرلاب تاریخ ورود و خروج بنی اسرائیل را مشخص نمائیم. در تورات مدت اقامت آنها دقیقاً مشخص شده است ۴۰/۱۲خ که ۴۳۰ سال میباشد. بین خروج آنها تا شروع ساختمان معبد سلیمان نیز ۸۰ سال ذکر شده و معبد نیز در سال چهارم سلطنت سلیمان آغاز به ساختمان گردیده است

۱/۶ ش ۱. آغاز سلطنت سلیمان نیز مشخص است (۹۶۱ ق.م). با این حساب دقیقاً تاریخ ورود یعقوب و فرزندانش  $۱۸۶۷ = ۴۳۰ + ۴۳۰ + ۹۵۷ + ۱۸۶۷$  ق.م و تاریخ خروج  $۱۴۳۷ = ۴۳۰ - ۱۸۶۷$  در ۱۴۳۷ ق.م بوده است!!

۱- از یک جمله تورات «در مصر شاه جدیدی به قدرت رسید که یوسف را نمی شناخت» نتیجه تاریخی گرفتن شایسته یک بررسی علمی نیست. نویسنده ای که هزار سال بعد کوچکترین مسائل مهم این دوران را بیاد ندارد و حتی نام فرعون را نمیداند چیست و بطوریکه از ابتدا توجه کردیم به قصه گویی مشغول است، هر جمله مقاله او نمی تواند معیار یک بررسی تاریخی باشد.

۲- نتیجه گیری از رفتار تحسین انگیز فرعون با اسرائیلیان و مقام والائی که یوسف بدست آورده است و ارتباط دادن آن به سلطنت هیکسوسها نیز موضوعی بی مایه است و مسلماً حتی فرعون از نژاد هیکسوسها برای یک تعبیر خواب برده زندانی را به فرد اول کشور و همپایه خود ارتقاء نخواهد داد. در این قصه به سه فرعون اشاره شده است، فرعون که یعقوب و فرزندانش را می پذیرد، فرعون که اسرائیلیان را تحت فشار قرار می دهد فرعون که مانع خروج اسرائیلیان میشود. نویسنده به نام هیچیک از آن شخصیت های اصلی اشاره نمی کند ولی نام دو مامای عبری را دقیقاً بخاطر دارد. مصر دارای تاریخ مشخص است و نام فراعنه آنرا نمیتوان اختراع کرد ولی به دو مامای عبری هر نام نامشخصی را میتوان داد. اما در همین رفتار فرضی فرعون یک نکته دیگری نیز قابل توجه است. فرعون پس از شنیدن تعبیر خواب از یوسف، بنده زندانی، به اطرافیان می گوید: آیا ما میتوانیم در این سرزمین چنین مردی را بیابیم که در او روح خدا ساکن است؟ ۴۱/۳۷ آ. بعبارت دیگر در سراسر مصر کسی یافت نمی شود که چون یوسف روح خدا در او حلول کرده باشد.

تمام فراعنه مصر معتقد بودند که تجسم خدای آسمانند و این گفته تورات میرساند که فرعون را نیز به درستی نمی شناخته است. آنها به یک خدا معتقد نبودند و خدایان بسیار داشتند. جای تعجب است که محققین این جمله را به اختنا تون نسبت نداده اند، زیرا فقط اوست که به یک خدا معتقد بود. ولی اصولاً جملات این قصه ها هرگز نمیتواند مبنای قضاوت تاریخی قرار گیرد.

۳- هیکسوسها قومی سامی نبودند و بخصوص امرای آنها بیشتر ریشه آریائی داشتند.

۴- اگر این استدلال صحیح باشد فرعون که دیگر یوسف را نمی شناخت باید آموزیس یا توتموزیس باشد زیرا شاهزادگان تب که هیکسوسها را بیرون راندند باید با این قومیکه مورد

حمایت هیکسوسها بوده‌اند و حتی صدر اعظمی از آنان بر مصریان تحمیل شده بوده است، تصفیه حساب کنند. در این حال باید حوادث خروج در قرن شانزدهم ق.م رخ داده باشد!!! فرضیه‌ای که مورد قبول هیچیک از محققین نیست. اتفاقاً رامسس و خانواده‌اش که اغلب او را فرعون دوران خروج می‌دانند، از تبار همان هیکسوسها بوده است!!

۵- هیکسوسها فقط یک قرن در مصر بوده‌اند نه چهار صد سال!!

در خاتمه این بحث مجدداً نظر خوانندگان را به این واقعیت متوجه می‌سازم که چگونه تورات و تلقین و عادت و بخصوص قدرت، ایجاد فضای فکری جاذب و غالبی می‌کند که حتی دانشمندان را فرا می‌گیرد و برای اثبات روایاتی که خودشان مستقیم و غیر مستقیم واقعیت آنها را نفی کرده‌اند، نظریه ابداع می‌نمایند. دوران سکوت، مرحله‌ای است که اصولاً وجود نداشته است و تورات نیز غیر مستقیم آنرا تأیید نموده است. اگر گروه کوچکی از کارگران اجیر مصری به فلسطین مهاجرت کرده‌اند شرح این مهاجرت هیچگونه ارتباط و شباهتی با اقامت یک قوم عظیم چند میلیونی به مدت ۴۳۰ سال در مصر ندارد. و در این باره هر چه طرح شود قصه پرداز نیست نه وقایع نگاری! تورات برای تشریح و توجیه قوم اسرائیل که در کنعان تشکیل شده و در مصر هرگز هویتی بنام اسرائیل وجود نداشته است، مجبور به قصه پردازیت ولی محققینی که از دید تاریخ و با منطق و استدلال علمی هویت اسرائیل را بررسی می‌کنند هیچگونه اجباری به ابداع تاریخی برای حوادثی که رخ نداده ندارند.

### ۱- هیکسوسها

هیکسوس کلمه‌ای یونانی و بمعنی فرمانروایان سرزمینهای بیگانه است برخی از محققین آنرا «شبان شاهان» یا امیر چوپانان، ترجمه کرده‌اند. مصریان به این مردم آمو گفته‌اند و همچنین آنها را مردم آسیا نیز نامیده‌اند. منشاء هیکسوسها کلاملاً مشخص نیست و محققین نظریات مختلفی در این باره ارائه نموده‌اند. نظر کلی بر آنست که این اقوام از شمال شرقی مصر به این سرزمین نفوذ کرده‌اند و چون در مدت اقامت آنان مناطق فلسطین و سوریه نیز تحت تسلط آنان قرار داشته است، ریشه این اقوام را هیتی حدس زده‌اند که از آسیای صغیر به جنوب سرازیر شده بوده‌اند. علاوه بر آن در نامهای فرماندهان و امرای آنان اسامی هیتی یافت می‌شده است. نشان جالب دیگر روش جنگی و تحرک آنها بوده است که با قبایل نومیاد آریائی شباهت کامل داشته‌اند و در آن دوران فقط کوچگران آریائی بودند که از اسب و ارابه‌های جنگی اسبی یا بعبارت دیگر سوار نظام، در یورش‌های خود بهره‌گیری می‌کردند. تاریخ مصر حاکی است که آنها در دوران هیکسوسها این شیوه را از آنان

آموخته‌اند و پس از هزیمت هیکسوسها آنها بکار برده‌اند. در تورات نیز به ارابه‌های جنگی فرعون اشاره شده است. در کنعان نیز اسب‌های آهنین آنها که همان ارابه‌های جنگی اسبی باشند، مورد هراس اسرائیلیان خرسوار بوده است. برخی این اقوام را از نژاد سامی و حتی گروهی نیز اسرائیلی نامیده‌اند. آبرایت که یکی از طرفداران جدی این نظریه است اشاره می‌کند به نامهای امرای هیکسوسها که در آنها اسامی سامی وجود داشته و نام یعقوب - هاره که، خدا کوهستان را حفظ کند، معنی مینمایند نمونه این نامها است. همچنین نامهای مناطق نزدیک مرز فلسطین نامهای کنعانی دارند، مانند بعل زفون، سوکت، میگدول، زیلو که در اطراف مقر هیکسوسها، تانیس یا زوان قرار دارند.

آبرایت اشاره به ۱۳/۲۲ ن مینماید که در آن آمده است، هبرون هفت سال قبل از زوان ساخته شده است، و اکتشاف ستون یادبودی که در آواریس بدست آمده است و آنرا یادبود چهارصدمین سال تأسیس آواریس توجیه می‌کند، و نتیجه می‌گیرد که این آثار نمونه ارتباط سنت اسرائیلیان و هیکسوسهاست. در واقع این چهارصد سال مشابه با چهارصد سال اقامت اسرائیلیان در مصر است. این سنگ در ۱۲۷۰ یا آغاز سلطنت رامسس دوم نصب شده و چهارصد سال قبل از آن یعنی ۱۶۷۰ ق.م نیز شروع تسلط هیکسوسهاست بر مصر. بعبارت دیگر اسرائیلیان در آغاز تسلط هیکسوسها به مصر آمده‌اند و در دوران رامسس نیز مصر را ترک گفته‌اند.

زمیانی فرانسوی هیکسوسها را از ریشه ایندوگرمان میدانند و نام منطقه گوشن را یک کلمه آریائی توجیه می‌کند که در زبان آریائی گوسفند یا احشام کوچک معنی میدهد. هیکسوسهای نواد آریائی که از فلسطین به مصر وارد شده‌اند به این منطقه که دارای مراتع گله‌داری بوده است و خود نیز در این منطقه مقر حکومت خویش را بر پا داشته‌اند، گوشن گفته‌اند (گو = گاو، گو - شن = گو - شپن = گوسفند)

نوت هیکسوسها را خوریتی و ایندو ایرانی مینامد که با قبایل غیر سامی از جانب سوریه به سوی مصر هجوم آورده‌اند گون و گ معتقد است که هیکسوسها را باید مخلوطی از سامیان و آریائیان دانست که امرای آنها آریائی بوده‌اند. مانتو کاهن مصری که قبلاً به او اشاره شد، در باره هیکسوسها شرح مفصلی نوشته و آنها را آسیائیان و مردم شرق نامیده است که سازنده شهر اورشلیم در فلسطین بوده‌اند (سالم شهر کنعانی). او مینویسد که این مردم چون آتشی بر مصر فرود آمدند و بدون جنگ مصر را بتصرف درآوردند. مانتو همچنین گزارش میدهد که جذامیان و مطرودین مصری که در منطقه آواریس می‌زیستند با کمک سولی میت‌ها یا قوم

اورشلیم (مصریان به این شهر اوروسولیم می گفتند) قدرت را در مصر بدست گرفتند و با شقاوت سلطنت کردند. زهر آنانرا اوزارسیف مینامد که بعداً موزه نامیده شده است. او این شورشیان را به فلسطین هدایت کرد. بی اعتبار بودن گزارش مانتو، که در قدیم مورد توجه و استفاده محققین قرار می گرفت، اکنون بکلی به اثبات رسیده است. بخشی از این گزارش حتی تحت تأثیر عقاید یهودیان شکل گرفته است و از تورات اقتباس شده است. پیش گوئی ایپور را که در پاپیروس موزه لندن حفظ شده است متعلق به ۲۰۰۰-۱۸۰۰ حدس زده اند ولی اکنون به این نتیجه رسیده اند که این پاپیروس متعلق به زمانهای بعد است و در حقیقت پس از وقوع حادثه آنرا بصورت پیش بینی طرح نموده اند. در این پیش بینی آمده است که عوام بر خواص غالب میشوند و فقرا جای ثروتمندان را میگیرند و اشراف به گدائی دوچار میشوند. شاه را مستمندان از تخت به زیر می کشند و اهرام را غارت می کنند. جمعی بی سر و پا بر علیه دربار مقدس سلطنتی که حافظ سلطنت علیا و سفلی و مدافع رع است قیام می کنند. پایتخت ویران و سلطنت سرنگون میشود. از این پاپیروس نتیجه گرفته اند که تحول مصر یک انقلاب داخلی بوده است نه حمله خارجی. فون گال یکی از این دانشمندان است. در پاپیروس دیگری موسوم به نفر- رهو کاهن الهه بوبا سنیس در هلیوپولیس، که در موزه آرمنیاز حفظ شده است، از زبان این کاهن در مقابل فرعون سنوفرورس پایه گذار دنیاستی چهارم (در حدود ۲۹۳۰ ق.م) پیش گوئی می کند و او هم مطالبی نظیر ایپور و اظهار می نماید، که این پاپیروس را نیز بیان حوادث میدانند که بصورت پیش گوئی نقل شده است. در هر حال زمانی به اتکاء اینگونه مدارک پذیرفته میشد که هیکسوسها اصولاً وجود خارجی نداشته اند و تحولی درونی سبب شده بوده است که یک قرن سلطنت مصر از اختیار شاهزادگان تب خارج گردد. امروز این نظریه قابل قبول نیست و وجود هیکسوسها را تاریخی می دانند. برداشتی که میتوان از این بحث حاصل کرد بطور خلاصه عبارتست از:

۱- مصریان تا سلطنت میانی از اسب و ارابه جنگی بهره گیری نمی کردند و از آن آگاهی نداشتند. ابتدا پس از هیکسوسها و در دوران سلطنت جدید با گردانهای سوارکار و ارابه های جنگی اسبی به هجوم پرداختند و یک امپراطوری نظامی بوجود آوردند که در کشور گشائی موفق بوده اند. در میانه هزاره دوم ق.م ایندوگرمانها، هست ها و اسکیت ها، که همه از مردم کوهستان و دارای ریشه های آریائیند، بطور عموم از سواره نظام بهره میگرفته اند و بخصوص بهره گیری از ارابه جنگی که با اسب به حرکت در می آمد، در اقوام دیگر عمومی نشده بود. در روایات آریاهای هند بخصوص به این یورش سواره برخورد می کنیم.



۲- نام امرای این مردم مصری و یا خالص سامی نبوده است بلکه مخلوطی از نامهای آریائی و سامی است.

۳- علت اینکه هیکسوسها پایتخت خود را در آواریس مستقر ساختند برای آن بود که مناطق فلسطین و سوریه را نیز تحت تسلط خود داشتند و در مرز شمالی مصر مقر حکومت خویش را تعیین کردند و جاده‌ای نظامی به فلسطین ساختند تا نظارت آن مناطق بهتر صورت پذیرد. ارتباط گوشن با گوسفند آریائی و مراتع گله‌داری و برقرار ساختن پایتخت در این منطقه بنظر چندان منطقی نیست.

۴- هنگام عقب‌نشینی این مردم بسوی فلسطین و سوریه هزیمت نمودند و مهمترین محل برخورد فراعنه سلسله ۱۸ با هیکسوسها کادش سوریه در کنار رود اورنتس یاد شده است. این میرساند که هیکسوسها از همان راهی که حمله و یورش خود را آغاز کرده بودند مجدداً عقب‌نشینی کرده‌اند. بعبارت دیگر آنها از ترکیه حالبه بسوی سوریه و فلسطین و مصر سرازیر شده بوده‌اند و بیشتر میتوان آنها را از نومادهای شبیه هیتی دانست.

۵- قوم مشخص سوار کاری که مصر را در آن ادوار مورد هجوم قرار دهد در تاریخ غیر از خوریت‌ها و هتیت‌ها ارائه نشده است. اتفاقاً در تاریخ از هجوم اقوام خوریتی و هیتی در این زمانها یاد شده است. بنظر من این مردم باید از قبایل خوریتی و هیتی باشند که در شمال فلسطین با سامیان مقیم آن مناطق در آمیخته بوده‌اند و همانگونه که در سراسر این منطقه دیده شده است اختلاط این اقوام سبب امتزاج زبان و سنتهای آنان گردیده است. بعبارت دیگر میتوان نظر گون وگ را صائب دانست.

اما در مورد نظریات البرایت که او را مهمترین مدافع ارتباط اسرائیلان با هیکسوسها و تاریخی بودن روایت تورات در باب ورود یعقوب و فرزندانش به مصر باید دانست، دلایل او قانع‌کننده نیست. در باره تاریخی بودن ورود یعقوب و فرزندانش به حد کافی در فصل شیوخ بحث شد. در باه مسائل دیگری که در ارتباط با هیکسوسها مطرح میشود اولاً نامهای هیکسوسها همه سامی نیست و از یک نام یعقوب ال نمیتوان به سامی بودن هیکسوسها رای داد. نام مکانهای نزدیک مرز فلسطین نیز شرط کافی برای این برداشت نمی‌باشد زیرا دین و فرهنگ کنعانی در طول مدت‌های دراز با فرهنگ مصر در تماس بوده است و به دلیل سلطه فراعنه مصر بر این منطقه و امتزاج این دو فرهنگ آثار هر یک را در محیط دیگری مشاهده می‌کنیم. ستایش بعل و انات و استارت و هارون... در فرهنگ مصری نفوذ نموده است و محیط کنعان از فرهنگ مصری متأثر شده است که تورات خود نمونه آنست. سنگ یادبود

آواریس و تذکرتورات که زوآن و هیرون همدوره‌اند، بهیچوجه دلیل وجود اسرائیلیان در مصر و در زمان هیکسوسها نمیتواند باشد. این سنگ یادبود جشن چهارصدمین سال تأسیس آواریس بوده است. در سلطنت حرم - حب (۱۳۱۰-۱۳۴۰ ق.م) و سپس در دوران رامسس دوم نصب شده است و برخی نیز آنرا یادبود چهارصدمین سال پرستش ست میدانند که در دلتای شرق رواج داشته است. چهارصد سال قبل از سلطنت حرم حب با آغاز سلطنت فراعنه هیکسوس تطبیق نمی‌کند و در هر حال سلطنت هیکسوسها با ورود اسرائیلیان، که در آن دوران اصولاً وجود خارجی نداشته‌اند، هیچ رابطه‌ای ندارد و تذکر نام زفون نیز دلیل سامی بودن هیکسوسها نیست. پس از بررسی بخش آتیه، ابروها، بهتر میتوانیم در این مسائل داوری کنیم و دریابیم که در قرن ۱۷ ق. م اسرائیلیان هیچگونه هویتی نداشته‌اند. آلبرایت همچنین به جمله «شاهی که یوسف را نمی‌شناخت» خیلی تکیه می‌کند که قبلاً بررسی شد. رو بهمرفته از مدارکی که در دست است نمیتوان موقعیت هویت و حکومت هیکسوسها را دقیقاً تشریح کرد. حمله آن اقوام را در حدود ۱۶۷۰ ق. م حدس می‌زنند و آنها در حدود یکصد سال بر مصر فرمانروائی داشته‌اند و در حدود ۱۵۷۰ ق. م از مصر بیرون رانده شده‌اند ولی زمان درازی به مصریان حمله مینمودند تا آنکه بالاخره توتمزیس سوم بکلی آنها را مضمحل ساخت و سرحدات شمالی مصر را مستحکم نمود.

رو بهمرفته نه از روایات بسیار نامشخص و قصه‌گون تورات که بخصوص در مورد استقرار اسرائیلیان در مصر مهر سکوت نیز بر آن خورده است، میتوان کوچکترین شاهد تاریخی در این باره ارائه کرد و نه با ارتباط فرضی اسرائیلیان و هیکسوسها میتوان وجود خیالی اسرائیلیان را در قرن ۱۷ ق. م، محقق ساخت. بقول ه. انگل دانشمند آلمانی «روایات عهد عتیق را به اتکاء نظریه استقرائی هیکسوسها نه تنها نمیتوان بهتر توجیه کرد بلکه کوششی است که یک فرضیه تاریخی را بزور جا بیندازند. این واقعیت که برای تفسیر متون مختلف با چنین روشی بیشتر مغبون میشویم تا چیزی بدست آوریم، واقعیتی است که در صحنه انتقاد از قدیم قابل تشخیص بوده است».

## ۲- آپيرو (خاپيرو) - ابيرو - ابيري (عبری)

در کتیبه‌ها و الواح و مدارکی که در منطقه‌ای وسیع از بین النهرین تا مصر بدست آمده‌اند و در دورانی طویل که از حدود ۲۰۰۰ تا ۱۲۰۰ ق. م ادامه یافته است، ما به اصطلاحی بر می‌خوریم که معرف یک گروهی است که در همه این مناطق از موقعیت اجتماعی و مشخصات حقوقی خاصی برخوردار بوده است.

در مصر به این گروه آپیرومینامیدند که با سه کلمه آ.پ.ر مشخص می‌شده است و آنرا آپیره هم می‌توان تلفظ کرد پ مصری در زبان سامی به ب مبدل شده است و به اینجهت این اصطلاح به عبری، ابیرو شده است. در نامه‌های الامارنه از این گروه بسیار سخن رفته است. آنها سربازان اجیری بوده‌اند که برای امرای تحت‌الحمایه در فلسطین و مناطق زیر سلطه مصر خدمت می‌کرده‌اند و در جنگها شرکت مینموده‌اند. گاهی حتی یک دسته کامل بافر مانده خود لشکر اجیر امیری را تشکیل داده‌اند. همچنین از این آپیروها بعنوان کارگران اجیر نیز نامبرده شده است. در نامه‌های الامارنه به آپیروهائی اشاره شده است که در حوالی شهرها میزیسته‌اند و مزاحم شهر دولتها بوده‌اند و گاهی نیز بر آنها شوریده و شهرها را بتصرف درآورده‌اند.

در آثاری که از آمینوفیس دوم بدست آمده است شاسوها را که قومی کوچگر بوده‌اند، و بسیاری آنها را هتیتی توجیه کرده‌اند، و همچنین مردم نوحاسه را، که آنها نیز نومادهای هتیتی و سامی بودند، آپیرو نامیده‌اند. بطوریکه در بحث خدا در دین یهود خواهیم دید، شاسوها نیز به خدائی شبیه یهوه معتقد بودند. در آثار همین دوران نیز از آپیروها بعنوان کارگران اجیر در ساختمانهای دولتی مصر، سخن گفته شده است. در آثار رامسس دوم از این آپیروها فراوان سخن گفته شده است که در بخش جنوبی ممفیس کار می‌کرده‌اند و یا برای خدای رع و محبوب آمون فعالیت مینموده‌اند. در زمان رامسس سوم از آپیروها نام برده میشود که در هلیوپولیس بکار گرفته شده‌اند و در زمان رامسس چهارم آپیروها در سنگ شکن‌های وادی حمامات، در شرق تب، بکار مشغول بوده‌اند.

در متون ماری نیز از آپیروها نامبرده شده است و آنها نیز افرادی بوده‌اند که در اطراف شهرها میزیسته‌اند و از حقوق شهروندی برخوردار نبوده‌اند و اغلب خود را چون اجیر در اختیار امرا و بزرگان قرار میدادند. در اثری از ۳۰ خاپیروسخن گفته شده است که یکجا به خدمت یکی از بزرگان منطقه درآمده‌اند.

در آثار نوذی نیز به این خبیروها اشاره شده است که بازوی خود را در اختیار دیگران می‌گذاشته‌اند و اجیر می‌شده‌اند.

در الاخ نیز از این افراد نامبرده شده است.

در آثار هتیتی و آسوری نیز به این گروه‌ها اشاره شد است.

در الواح اوگاریت هم این خابیروها نامبرده شده‌اند.

اصطلاح خاپیرو در الواح کاپادوکیه قرن ۱۹ ق.م و بغازکوی قرن ۱۴ ق.م دیده شده

است.

بطور خلاصه در منطقه‌ای از بین النهرین تا مصر این افراد با مشخصات واحد و مشابه بسر می‌برده‌اند. در تمام کشفیاتی که تا کنون از شرق باستان بعمل آمده است یک چنین تقارن و تشابهی در یک واقعه مشترک دیده نشده است.

از جمله این نشانه‌ها و اشارات برمی‌آید که ابیروها یک قبیله یا یک گروه از نژاد و طبقه خاصی نبوده‌اند بلکه آنها افرادی بوده‌اند از قبایل و نژادهای مختلف که مشخصات اجتماعی آنان با هم تطبیق میکرد و بهمین دلیل هم دارای یک نام مشابه بودند. ابیروها افراد یا دسته‌هایی بودند که بعزت محروم بودن از حقوق شهروندی در سراسر هزاره دوم ق.م بصورت دسته‌های پراکنده یا طایفه‌وار در اطراف شهرهای متمدن خاورمیانه عربی و جنوب ترکیه تا مصر میزیسته‌اند و اغلب بصورت اجیر خود را در اختیار امرا و بزرگان این سرزمینها قرار میداده‌اند، گاهی بصورت خدمتگار و گاهی چون سرباز و جنگجو، و اگر هم فرصتی بدست می‌آمد با یورش به شهرها و غارت شهرنشینان، روزگار میگذراندند.

آنها چون از مالکیت بی بهره بودند و با زراعت سروکار نداشتند، مسلماً جز خدمتکاری و سربازی و در ضمن هم گله‌داری یا حمله به شهرنشینان، وسیله دیگری برای ارتزاق نمی‌یافتند. این مردم یا از کوچگرانی بودند که در اطراف این شهرها میزیستند و یا کسانی که در اثر تقصیر، قرض و یا شرایط دیگر از حقوق شهروندی محروم میشدند و مجبوراً به این گروه‌ها می‌پیوستند. بعبارت دیگر ابیروها یا خاپیروها عبارت بودند از گروه‌های دوره‌گردی که دارای ملیت خاصی نبوده و بهمین جهت نیز فاقد حقوق شهری بودند. آنها بیشتر بصورت نومادهای رومه‌دار میزیستند.

محققین در این باره تقریباً متفق القولند که منشاء عبریان یا اسرائیلیان همین ابیروهای پراکنده در سراسر این منطقه بوده است که در مناطق مختلف به نامهای ابیرو، اپیرو، خپرو، خپیرو و بالاخره ابیری نامیده میشده‌اند.

چون برایت و گرین برگ با تأیید این نظریه اشاره می‌کنند به قراردادها و آثار قدیم هیتی و آسوری که در آنها به «خدایان اپیرو» سوگند خورده شده است. در تورات نیز چندین بار به «الوهیم هیبرو» یا خدایان عبری اشاره می‌شود ۷/۱۶، ۵/۲، ۱۸/۳خ... همچنین در قراردادهای امرای این مناطق با ابیروها به خدایان ابیروها سوگند خورده‌اند. در آن ادوار بخصوص در تعهدنامه‌ها و قراردادها به خدایان یکدیگر سوگند می‌خورده‌اند.

لئوبک معتقد است که بطور مسلم خاپیروهاثیکه در فرهنگ بابلی و بین النهرین به آن

برخورد می کنیم همان عبریان توراتند که در مصر اپیرو شده اند و آنها اجیرانی بودند که در مقابل مزد خود را در اختیار شاهان و سرداران و قدرتمندان قرار میدادند تا در سپاه آنان خدمت کنند. در تمام مدارکی که در آسیای صغیر و سوریه و بین النهرین بدست آمده است از این ایوریم (مقصود همان عبریم یا عبرانیان است) سخن رفته است<sup>۱</sup>. قراردادهائی از آنان با امرای محلی یافت شده است که در بعضی حتی یک طایفه خود را بطور دسته جمعی در اختیار سرداری قرار داده است. نام عبری را اسرائیلیان برای خودشان بکار نمی بردند بلکه اقوام دیگر مانند فلیسترها و مصریان آنها را چنین می نامیدند و مقصود آنان همان مزدوران بوده است که عبریان نیز در زمره آنان بودند و اگر ابراهیم نیز برای اولین بار خود را ایوری مینامد مقصود همان مزدور است که خود را در جنگ عرضه می کند. بک همچنین معتقد است که عبریان بصورت مزدور در سرزمین گوزن یا گوشن استقرار یافته تا مصر سفلی را از حمله فلیسترها و هتیت ها حفظ کنند و همین ها بودند که بعداً با موسی به سوی فلسطین رفتند زیرا این مزدوران آزاد را یکی از فراعنه مجبور به کار اجباری کرده بوده است و قرار داد آنها را نادیده گرفته و از آنها بصورت اجیر بهره برداری کرده بوده است.

آلت معتقد است نام خاپیرو که در الواح و مدارک بین النهرین و اوگاریت بدست آمده همان هایروی مصری است زیرا در خط میخی و بابلی گاهی ب و پ با هم تعویض شده اند. در سوریه بر پایه مجسمه شاهی بنام ایدری - می مربوط به قرن پانزده ق. م نیز نام همین خاپیروها نقش شده است. نام این گروه ها را در آثار اوایل هزاره دوم هتیتها نیز مشاهده نموده اند. اینها گروه هائی بودند بی وطن که خود را چون لژیونرهای فرانسوی در اختیار اربابان قرار میدادند و گاهی نیز تحت فرماندهی یک سردسته بطور دسته جمعی برای کار سربازی اجیر می شدند و از همین افراد گزارش شده است که شهری را غارت کرده و یا به قراء و قرارگاه حمله نموده اند...

بالاخره آلت به طور یقین اپیروها را همان عبریان دانسته و معتقد است بامدارک زیادی که در دست است این واقعیت ثابت میشود.

وینکلر معتقد است که خبیر و یک صفت است و بمعنی «بیگانه و مهاجر» در مقابل کنعانیان مستقر و بومی بکار میرفته است ب. د. اردمانس هلندی معتقد است که هبیروها گروهی آشوب گر و جنگجو بوده اند که برای جنگها اجیر میشده اند و در نامه های امارنه از

۱- در عبری گاهی ب را و تلفظ مینمایند مانند نوی که همان نبی است و ایوری بجای ایبری.

خپیر و مانند گروهی غارتگر صحبت شده است نه مهاجر. آنها از همان بومیانند [مقصود فقط یک گروه وابسته به امارنه نیست بلکه در زمانها و مکانهای مختلف با مشخصات دیگری ارائه شدند که بیان شد].

گرسمان معتقد است که خپیروها اولین امواجی هستند که به کنعان در حدود ۱۶۰۰ ق.م از شمال و جنوب سرازیر شده‌اند و از شرق و نواحی مرکزی آرامی‌ها در حدود ۱۴۰۰ ق.م به جنوب فلسطین نفوذ نموده‌اند و بودا و نگب و مناطق هبرون، بئرسبا، کادش تا بحرالمیت را بتصرف درآورده‌اند.

بوتر و محقق فرانسوی تحقیقات در باره خپیروها را پی‌گیری کرده و به این نتیجه رسید که نمیتوان ثابت کرد این نام به گروه خاصی از نومادهای سامی در شمال بین‌النهرین و سوریه اطلاق میشده است بلکه باید نظر اغلب محققین را پذیرفت که این نامی عمومی برای مردمی بدون وطن و ملیت بوده است.

دووو معتقد است این نام ابتدا به یک قوم خاص اطلاق میشده است ولی در مراحل بعد رفته رفته بصورت یک مشخصه اجتماعی در آمده است. به این نام در طول هزار سال و در مکانهای بسیار مختلف برخورد می‌کنیم و مسلماً نمیتوان آنرا وابسته به یک نژاد و فرهنگ و ملیت خاصی دانست بلکه باید آنها را مردمی توجیه کرد که از زندگی بدوی به مناطق متمدن روی آورده بودند.

تیل معتقد است خپیروها که در همه آثار شرق بدست آمده معرف گروهی است که خارج از جامعه و طبقه‌بندی آن بشمار میرفت و آنها بی‌وطنانی بوده‌اند که در شمار غارتگران و خرابکاران بشمار میرفته‌اند در آثار اوگاریت و آلاخ به این گروه‌ها اشاره شده است که ساختمانهای مرزی را خراب کرده‌اند و فراریان و بندگان فراری را بین خود پذیرفته و پناه داده‌اند (که خلاف نظام آن دوران بود). همچنین از مدارک یافت شده میتوان دریافت که آنها کوچگران چادر نشین بوده‌اند که به گله‌داری و تربیت رمه‌های کوچک نیز می‌پرداخته‌اند.

نوت نیز نظریه‌ای چون تیل اظهار می‌کند

اندرسون این گروه‌ها را کوچگرانی شبیه کولی‌های بی‌وطن توجیه می‌کند.

کنسلیمان نام عبری را از کلمه عبری عبور کردن و گذر نمودن مشتق میداند که مقصود نومادهای کوچگر است که در حال حرکت و عبورند (مورد قبول واقع نشده). تنها عبری مطرح نیست و این کلمه با ایرو و ایبری مربوط است).

بوبر خپروها را اقوام سامی میدانند که از هزاره دوم ق.م از سوی بین النهرین به سواحل مدیترانه و مصر کوچ کرده‌اند ایریم را او کوچگران معنی می‌کند و آنهائیکه از آنسوی فرات آمده‌اند.

ف. اشپیرز معتقد است که حبیر و یک قوم و قبیله نیست بلکه مشخصه گروهی را ارائه می‌دهد که از طوایف و نژادهای مختلف تشکیل شده بوده‌اند ولی سامیان در بین آنها اکثریت داشتند.

ادوارد هابر معتقد است که نومادهای کوچگر در بین آریاها و تورانیان و سامیان وجود داشته‌اند که نمیتوان آنها را از یک نژاد واحد دانست «آنها به کشاورزان و شهرنشینانیکه در پشت دیوارها خود را محفوظ میساخته و به یک ارباب چون بندهای خدمت می‌کردند، به چشم حقارت مینگریستند». از نظر مایر تورا - حبیرو - هیونگ نویا هون‌ها، کوچگران و چادرنشینانی هستند که شهرنشینان ایرانی - بابلی - مصری و چینی برای حفظ خود از حملات آنها دیوارهایی در مقابلشان بر پا داشتند. سومری‌های اور در آخرین قرون هزاره سوم «دیوار غرب» را برای محافظت در مقابل نومادهای آموریتی کشیدند و مصریها در ابتدای هزاره دوم «دیوار فرمانروایان» را و چینیان در هزاره سوم ق.م «دیوار چین» را.

آلبرایت خبیرو، آپرو و ابیرو را گرد آلود تفسیر می‌کند و معتقد است به آنها که دنبال کاروانها حرکت میکردند و گردآلود میشدند اطلاق میشده است (اصطلاح عامیانه خرکچی). او مینویسد که در کشفیات ماری بنی یمین را نیز گاهی آپرو نامیده‌اند و چون این قبیله یکی از قبایل اسرائیلی است که به فلسطین مهاجرت کرده است میتوان حدس زد که این قبیله در آن سرزمین ابیروها را بوجود آورده است و ابیری‌ها نیز از همین طایفه مشتق شده‌اند. او نیز به تمام مدارکی که از بین النهرین تا مصر به این گروه اشاره شده است تکیه می‌کند و معتقد است که علاوه بر نومادها بندهای فراری نیز به این گروه پیوسته‌اند. آلبرایت به یکی از نام‌های امارنه اشاره می‌کند که یک شاه فلسطینی در آن از سه گروه نامبرده است خباتو (که آلبرایت غارتگران ترجمه می‌کند) سوتو (بادیه نشینان و کوچگران) و ابیرو امیر دیگری به نام بیریاوازا به سربازان آپرو و سوتو خود اشاره می‌کند. در لوحه‌ای از آمنوفیس دوم که بمناسبت یک پیروزی در فلسطین به سال ۱۴۳۰ ق.م نصب شده اسرای خود را چنین یاد می‌کند: ۳۶۰۰ ابیرو، ۱۵۲۰۰ شاسو (که همان سوتوها هستند) ۳۶۳۰۰ حوریتی و ۱۵۰۷۰ نفر از افراد نوحاسه. این مدرک دلیل بر آنست که ابیروها غیر از سوتوها و شاسوهای کوچگر و بادیه نشین بوده‌اند. در مدارک هتیتی سوریه آمده که تته شاه نوحاشه



(نوحاسه) نوه یک سردسته ایرو بوده که هتیت‌ها او را به سلطنت برگزیده‌اند. «تنه» ملخص یک نام خوریستی است، جالبترین شخصیت ایروها که در این نامه‌ها از او یاد شده است لب ایوبه معنی شیرمرد است که در فلسطین مرکزی سردسته یک گروه ایروها بوده است. او با شاهان دولت شهرهای جنوب و شمال فلسطین مبارزه می‌کند و پس از مرگ او پسرانش به این حملات ادامه می‌دهند. در اثری آمده است که لب ایو و پسرش زیخم (شخم) را به ایروها واگذار کرده‌اند (برای آنان متصرف شده‌اند). در دوران رامسس دوم و سوم هنوز تعداد بسیار زیادی از ایروها برای کار حمل و نقل سنگهای ساختمانی و کارگری در امور ساختمان در خدمت مصریان بودند. در بررسی بالا نظر محققین کمی به تفصیل بیان شد زیرا بنظر من در تاریخ پر از ابهام و تیرگی اسرائیلیان این تنها نقطه روشنی است که نه تنها تقریباً مورد تأیید همه محققین قرار گرفته است بلکه آثار و علائم و مدارک آن نیز در تمام کشفیات باستانی خاور میانه یافت شده است. توجه به ایروها در اوایل قرن بیستم پس از کشف مدارک ماری، الامارنه و اوگاریت زیاد شد و هر قدر بر دایره این اکتشافات افزوده میشود، ماهیت این افراد و ارتباط آنها با عبریان بیشتر تأیید می‌گردد.

برخی از محققین عبری را از اولاد «عبر» توجیه می‌کردند که در ۱۰/۲۱ آن نیز همین برداشت تأیید شده است و مسلماً کلیسا نیز همین نظریه را تبلیغ میکرد. ولی بالاخره در تفسیرهای جدید کتاب مقدس نظر کلی پذیرفته شد که خپیروها و ایبری‌ها یک گروهند و عبریان همان نومادهای ایرو میباشند که در خاور میانه اطراف شهرها میزیستند. در کنعان به آنان ایبریم می‌نامیدند که از نام ایبریم واقع در ساحل مدیترانه سوریه گرفته شده بوده است. در بین النهرین آنانرا خیبرو و در ادبیات مصری ایرو نامیده‌اند. اسرائیلیان نیز از همین ایبریم مشتق شده‌اند. یوسف و قوم او که در مصر مستقر شده‌اند از نظر فرعون همان ایروها بوده‌اند<sup>۱</sup>.

قبل از جمع بندی نظر محققین لازم می‌بینم چند نکته را توجیه نمایم. نظر البرایت در مورد تشابه خیبروها با نومادهای خرسوار از یکجهت قابل توجه است. در آن ادوار هنوز بادیه نشینان شترسوار که قادر بودند راه‌های دور و درازی به پیمایند، چون مرکوبشان روزهای متوالی بدون آب میتوانند بسر برد، بوجود نیامده بودند و نومادها در کوچهای خود از خربهره‌گیری می‌کردند. این نومادها برای دسترسی به مراتع و آب برای

۱- اصطلاح عامیه ایرو اجیر در فارسی خیلی به این برداشت شبیه است.